

05-07-2011

نقش روشنفکران قلبی و میرغضب های حاکم در پروژه انهدام ملت ها !

زمادارنی که هرگز بحران را برسمیت نه شناخته اند !

و..... لاف درمانی سرطان وخیم جامعه !



محمد امین

قسمت اول :

فروتن

آنچه را که در این نوشتار مرور خواهید کرد :

میر غضب های تاریخ و برسمیت نه شناختن بحران در افغانستان!!

گمان نه میکنم ارادت من و همنوعان من و همه کسانی که چون ما می اندیشند ، نیاز به یاد آوری داشته باشد ، و برای ما که همیشه چشم انتظار کسانی بودیم که در نتیجه یک مصلحت **مستعجل** و **مستهجنی** از نخستین گرد هم آئی که بنام « **کنفرانس بن** » مسمی گردید به عنوان دولتمردان افغانستان به اریکه قدرت رسانده شدند تا برای کشوری که سه دهه تمام ناسور جنگ و ویرانی را بر پشت خونین و مجروح خود حمل میکرد کاری بکنند ، بخصوص که همیشه چشم انتظار یک جامعه آزاد ، مرفه و مدنی بودیم و هستیم ، گذشته از آن ، هرچند برای همه ما قصه های درد ناکی از دست نشانده ها ومهره های استعمار که بیشترین آنها در اواخر قرن بیستم و آستانه قرن بیست ویکم بر اریکه قدرت رسانده شده بودند ، در خاطره های ذهن مان خطور میکرد ، وشخصیت حقیقی مهره های بومی استعمار نیز هنگامی که هنوز جراثیم سلطه حا کمیت طالبان در گروه خونی هرافغان به مشاهده میرسید ، پناه گاه آواره گی های جوانان و نؤمیدی های نسل حاضر پنداشته شدند ، همه این شرایط موجب شد که شخصیت حقیقی اداره مؤقت افغانستان را به مثابه تنها نسخه گذار وعبوراز بحران که سرتاسر جامعه افغانستان را احاطه کرده بود به عنوان وثیقه «**مشروع و مشروط**» حقوقی

نیز پذیرفتیم. وقتی پس از وقوع حادثه المناک و معروف یازدهم سپتمبر اداره موقت افغانستان در نتیجه فیصله ها و تصامیم عجولانه ای گرد هم آئی بنام «بن» در جغرافیای افغانستان عرض وجود کرد و همچون شرکت سهامی ای که صاحبان آن بادلهره گی و شتاب زده گی اموال و تولیدات تاریخ گذشته شانرا به کمک دست فروشان و دلالانی که دارای روح اسیر و معیوب اند و فکر و اراده شان در هیچ چیزی نفوذ ندارند و درست شبیه به غربی ها و اروپائی ها راه میروند، لباس می پوشند، با زبان انگلیسی شکسته حرف میزنند و از همه مهمتر آنکه حساب های روزمره خویش را نیز با بیلبانس مصرف جوامع اروپائی تنظیم میدارند. اما عطش غرائز ثروت اندوزی و قدرت خواهی کاذب در وجود این جماعت هیولا مانند هیچگاه اشباع پذیر نیست و تا مرز بریدن مقدس ترین رابطه میان نسل حاضر با گذشته پربارشان، به پیش میروند، شگفت انگیز و سخت قابل تأمل است که این گروهی از «**جانبازان سرمایه!**» تنها با بریدن و قطع روابط نسل حاضر با گذشته معنوی و اخلاقی شان اکتفا نه میکنند و به قول بزرگی ای کاش میکردند و تنها رابطه این نسل ما را با گذشته اش می بریدند که با مشاهده هزاران شرق شناس و مؤرخ و حتی اسلام شناس در جوامع غربی مشغول در پروژه شرق شناسی و اسلام شناسی باز هم می بینیم که چگونه گذشته پربار ملت های شرقی بویژه افغانستان را با جعل تمدن و فرهنگ اصیل شرقی و بومی ما با دستان چرکینی از سبد سرمایه داری لبرال مستشرقین غربی و کارشناسان افغانی الاصل آنها که مهره های گلچینی از سبد سرمایه داری لبرال به حساب می آیند احیا می شود، سوال اساسی ای که نزد همه انسان های با درک و با درد موجود است این است که اخیر چرا این جماعت تنها با بریدن نسل حاضر با گذشته اکتفا نه میکنند؟ و نه میخواهند که ما با گذشته خویش بفریم، زیرا می دانند که اگر نسلی و ملتی تنها با افتخارات گذشته شان ارتباط نداشته باشد، بدون تردید یک نسل بی تفاوت و بیطرف نسبت با گذشته غنی و پربار خواهند بود که هیچگاه به مصلحت و در انطباق با استراتژی نظام سرمایه داری حاکم برسرنوشت جامعه و مردم ما نیست. استراتژی و عملکرد های سیستماتیک نظام مافیائی حاکم بر افغانستان این حقیقت را برملا میسازد که نسل کنونی ما باید در برابر تاریخ، معنویت، هنر، و تمدن گذشته مان بصورت کینه توزانه نفرت داشته باشد و از هر آنچه که با گذشته تعلق داشته باشند با مشاهده نمونه ها و مثال های عینی ای که با اندیشه های مسخ شده دینی و ارزشهای فرهنگی جامعه توسط مستشرقان غربی و کارشناسان بومی شان به مشاهده میرسند در مقاطع مختلفی از زندگی انزجار سیستماتیک خویش را اعلام کنند، وقتی توده های از مردم به فکر نجات خویش می افتند و اسلام و قرآن را تنها عامل آزادی و عدالت بدانند و آنرا از افتخارات تاریخی و انسانی خویش به حساب آورند بلاد رنگ در ذهن شان قرئت و گفتمان متحجرانه و سکولاردینی خطور میکند که اسلام

را نیز همچون دیگر ادیان الهی و آسمانی مسخ نموده و توجیه کننده اسارت و ستم حاکم بر جامعه میسازند ،

غم انگیز ترین حلقه ای از این داستان آنگاه به یک کمیدی مبدل میشود که وقتی توده های فقیر و محرومی از جامعه افغان می بینند و مشاهده میکنند که باز هم « شوالیه های مذهبی » همدست راه بلدانی شده اند که با اسناد و تصدیق نامه های مجعول و مجهول مافیائی در پروژه قطع ارتباط حقیقی نسل حاضر با گذشته اصیل فرهنگی و تمدنی عرق میریزانند . !

زیرا کم نیستند « روحانی نمایان» و « روشنفکران بازاری و شعار بدستی » که یا از یک زمان نسبتاً طولانی همکاران صادق ! سازمان های اطلاعاتی و امنیتی دنیا بوده اند و یاهم در حال حاضر با مافیای حاکم و مستکبر همدست اند و « بندوبست » دارند تا در هر موردی به خاطر منافع شخصی و سؤ نیت نه یک انگیزهء معنوی و انسانی پروژه حقارت و توهین تاریخی انسان امروزی کشور ما را تقویت بخشند . زیرا بخوبی می بینیم که همین روشنفکران مستعجل بازاری که بر مدارک و قباله های جعلی مافیائی فخر فروشی میکنند نه تنها از وابسته گی و آشنائی با شخصیت ها و شبکه های استخباراتی ابراز شرم نه میکنند ، بلکه اینگونه تعامل در زندگی را مایه عزت و واقع بینی سیاسی !! به حساب می آورند ، کاملاً طبیعی است چنین انسان های بیزار از خویش بقدری بی شخصیت میشوند که نه تنها یک اندیشه اعم از دینی و لائیک را نه میتواند خوب یا بد تشخیص کنند بلکه جرئت ندارند بگویند که فلان نویسنده ای یا فلان زمامدار و "سیا" ست مداری خوب یا بد است.

جالب است که همه این نوع قضاوت های مضحک شبه اعتقادی و شبه سیاسی همچون دیگر کالاهای مصرفی با پیچاندن در یک « زرورق معمولی شبه دموکراسی و آزادی بیان» از خارج وارد جامعه فقیر ما میگردند و مردم صاف اندیش افغانستان باز هم در یک نا امیدی تمام به این مافیای حاکم دلبسته بودند و این مغازه دارانی را که در کسوت « دولت مشروع و ملی!» به صحنه تیاتر افغانستان امر ونهی میکنند نمادی از دموکراسی ، عدالت و حقوق بشر می پنداشتند ، بدون شک که حضور فعال برخی از این « روشنفکران گلخانه ای» در سازمان ها و مجامع تاریخی و سیاسی افغانستان که داعیه دار دموکراسی و عدالت اجتماعی بودند در ایجاد هسته گذری چنین امید کاذب نقش بسزای داشته است که از قضا اکثریتی از همین داعیه داران « سوسیال دموکراسی » و « لبرالیزم فرانکفورتی » نیز با نخستین یورش اشغالگرانه روسها بر افغانستان در تفریح گاه های جهان سرمایه داری غرب به یک آرامش کاذب دست یافتند و به مثابه طراحان نقشه راه غارتگران بیگانه عمل کردند . مگر در دا و دریغا که با گذشت زمان کوتاهی این « ماه غسل» امید های توده های فقیر افغان نیز به پایان رسید

و همه امید های مردم در مسلخ منافع بیگانه ها بویژه شرکت ها و کمپنی های مافیائی تجاری ذبح گردید

میر غضب های تاریخ و فقدان برسمیت شناختن تاریخی بحران در افغانستان !!

میگویند با اینکه به دستور انوشیروان سی هزار مزدکی را یک قلم کشتار کرد چطور لقب **انوشیروان عادل** را گرفته است؟ گفته شد این لقب شریف به خاطر آن است که انوشیروان در قتل و غارت تبعیض قائل نه می شد و مساوات را رعایت میکرد و ظاهراً ظلم بالسویه هم نوعی عدالت است! یعنی ظلم عادلانه!

اکنون همه ما میبینیم و به پوست و گوشت خویش لمس میکنیم همان زنجیر عدالت انوشیروان است که از سالها بدینسو در قرن و عصر ما بنام عدالت و آزادی، دموکراسی و حقوق بشر توده های مؤمن و زحمت کش میهن ما را در هم می فشرد، باید اذعان کرد که پیچیده گی و نیازمندی های تاریخی جامعه افغانی و نارسائی زمامداران و سلاطین گذشته در زمینه حل مشکلات اساسی مردم سبب شده تا بسیاری از حاکمان و زور گویان که بر جغرافیای افغانستان حکومت می کردند و یا هم اکنون به صورت ظاهری زمام امور مملکت را در دست دارند در راه ادامه حاکمیت های نامشروع خویش تمامی مخالفان رژیم های شانرا به وابسته گی با خارجی ها و دشمنان میهن متهم می ساختند و هم اکنون نیز این داستان هزارویکشب را مردم با چشمان آشک آلود خویش میبینند. وقتیکه از برخی حنجره ها و تریبون های مربوط به فرزندان این آب و خاک صداهای تجزیه و گاهی هم فدرالیزم بلند میشود خود بهترین گواه بر مشکلاتی است که از دهلیز تاریخ این میهن بر دل و دماغ برخی از فرزندان ساده اندیش این سرزمین می نشینند و به سان بلای تازه از تونل تاریخ بسوی نسل معاصر در حرکت است. این است که علی الرغم ضعف بنیادینی طرح این چنین شعار های افراطی که نه تنها با اوضاع عمومی مملکت ما مطابقت ندارد بلکه با سیر عمومی جهان و منطقه بویژه در حوزه تأمین عدالت اجتماعی با نگاه انسانی و حقوق بشر نیز هیچگونه سنخیتی ندارد. از سوی دیگر بیان این سناریو بویژه طرح شعار «**فدرالیزم**» که از سوی برخی به نام گروهی روشنفکران و «**سیا**»ست مداران وابسته به فلان حزب و فلان دسته ای در این سرزمین وقت و ناوقت به گوش ها می رسد این حقیقت پنهانی را نیز برملا میسازد که در تاریخ گذشته این کشور معادله تقسیم قدرت و ثروت به غلط به یک قوم خاص و آنها با نگاه جغرافیایوی نسبت داده شده است؛ ارائیه طرح فدرالیزم در جامعه افغانی که قدرت و ثروت را به اساس فورمولهای جغرافیایوی قابل تقسیم می شمارد خود گواه بر این حقیقت است. بدتر از همه اینکه برخی از حاملان شعار «**فدرالیزم خواهی**» در بهبوحه و اوج این شعار گاه گاهی موقیعت جغرافیایوی افغانستان را ملاک و مصدر بسیاری از نارسائی ها و بی عدالتی

های کنونی نیز می‌شمارند و باشندگان یک جغرافیای خاصی را به دلیل ظن در مشارکت اجرای برخی اعمال دهشت افگنی و تروریزم مستحق مجازات می‌دانند و طرح فدرالیزم را نیز به مثابه یک راه حل برای معضلات فرهنگی، نابرابری های اقتصادی و سیاسی در جامعه جنگ زده افغانی پیشنهاد می‌فرمایند. و قتی طرح « فدرالیزم » را که هرچند یک راه حل نسبتاً عقلانی در شرائط دیگر و در عصر گذشته جوامع بشر " البته نه افغانستان و نه هم در عصر گلوبال کنونی " تلقی میگردید یگانه راه حل برای معضلات کنونی ما می‌شمارند نه میتوانند عقده های تاریخی خویش را که نسبت به ساکنان یک جغرافیای سیاسی و تاریخی در کشوری بنام افغانستان داشته اند پنهان کنند و با مقتضای این طرح پیشنهادی «قباله» حاکمیت یک جغرافیای خاصی را به گروه های که به حکم گفتمان متحجرانه فکری و دینی بهترین فرزندان این سرزمین را سر می‌برند و پربها ترین مظاهری از هنر و تمدن را به نابودی مبدل می‌سازند، واگذار میکنند و با ارائه چنین پیشنهاد های غیر عملی استراتژی دشمنان این سرزمین را تکمیل می‌کنند. بصورت واضحی اگر گفته شود برخی ها از همین دوستان فدرالی خواه طرح فدرالیزم را که در واقع سرآغاز تجزیه افغانستان باید دانسته شود، بصورت آگاهانه و یا هم نا آگاه بر زبان می‌آورند رویاها و خواب های دشمنان استراتژیک افغانستان را تکمیل می‌سازند و حق حاکمیت قسمتی از افغانستان را به « گروه طالبان » که به زعم طراحان این طرح بیشتر در یک جغرافیای خاصی مانند جنوب و وابسته به یک قوم خاصی مثل پشتون ها اند می‌سپارند در حالیکه باید گفت آدم گشی و جنایت تبار و قبیله ندارند بلکه سرنخ این پروژه از همان اول در دست خارجی ها بویژه در دست پاکستانی ها قرار داشته است و هر قبیله و هر تباری که با استراتژی امنیتی و سیاسی آنها انطباق داشته باشد به کمک همین « مافیای شعار » آنرا به گوش فرد فردی از باشندگان این سرزمین مجروح می‌رسانند و بدین ترتیب می‌بینیم که نه داد و بیداد ها و شعار های مفتکی از مافیای حاکم بر سرنوشت تاریخی کشور ما « من آنم که رستم بود پهلوان » و نه هم ارائه طرح ها و نسخه های معجونی از تاریخ گذشته روشنفکران و رسالت دارانی که « مرگ حق است اما برای همسایه ! » درد های تاریخی مردم افغانستان را میتوانند حل کنند. زیرا ما باید در عصر گلوبال « جهانی شدن » کنونی زخم های که سیستم ظالمانه حاکم بر سرنوشت افغانستان بر تن ما بجا گذشته است در تن خویش در پوست خویش و در درون « من » خویش جستجو کنیم که کرم از خود درخت بیرون زده و این خطر ناکتر است. درباره راه حل های پیشنهادی برخی از روشنفکران ارجمند کشور و جامعه ما و همچنان این حقیقت که فاجعه امروزی ما در آن درد های مزمنی نهفته است که کالبد نیمه جان و ضعیف جامعه افغانی از چندین نسل بدینسو آنرا حمل میکنند و هیچگاه به عنوان یک درد مزمن به آن نگریسته نه شد و اقیعت این است که کار جماعت روشنفکر البته در هر دو حوزه سیاسی و فرهنگی اعم از کسانی که به ظاهر در مغازه ای بنام « دولت

مشروع و منتخب مردم « به معامله می پردازند و یاهم آنانی که در جنب و کنار آن به شغل شریف «
انتقاد درمانی « مشغول اند به طنز و فکاهی کشیده شده است زیرا از آنچه که در متن و بطن جامعه
ما سپری میشود فرسنگ ها فاصله دارند .

ادامه دارد